

دوفصلنامه زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی دانشگاه شیراز

سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵

صص ۱۴۳-۱۵۹

## گزینشی از واژه‌های گویش لری لنده

مرضیه مسیحی‌پور\* باقر خرمی\*\*

### چکیده

لری کهگیلویه‌ای از گویش‌های جنوب غربی ایران است که در بخش غربی استان کهگیلویه و بویراحمد رواج دارد. از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های زبان لری، کاربرد فراوان صفت است. از آن‌جا که زندگی عشایر لر با زمین و دام پیوندی عمیق داشت، گویش‌وران لر نیز به وضع صفات و واژه‌هایی با مرزبندی برای پدیده‌های اطراف خود، برای هر کدام از این دو عنصر حیاتی زندگی کوچ‌نشینی پرداختند. به نظر می‌رسد این نظام صفات و واژگان نوعی نشانه‌گذاری بر پدیده‌های واحد بود تا مخاطب در دریافت مصداق کلام گوینده با مشکل روبرو نشود. در نوشته پیش رو واژه‌های مرتبط با زندگی روستایی در گویش لری شاخه کهگیلویه از زیرشاخه‌های گویش لری کهگیلویه و بویراحمدی ارائه می‌شود. به این منظور، تا آن‌جا که مقدور بود واژه‌های مربوط به زندگی روستایی (اعم از مکان‌ها، زمان‌ها، گیاهان، ابزارها، پرندگان و حشرات) جمع‌آوری شد. لازم به ذکر است که حوزه جغرافیایی گردآوری این واژه‌ها، روستاهای اطراف شهرستان لنده می‌باشد. واژه‌های کلیدی: لری، گویش، لنده.

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) mmasihpoor@yahoo.com

\*\* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد khorrami@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۲/۰۲

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۸/۳۰

## ۱. مقدمه

استان کهگیلویه و بویراحمد در جنوب غربی ایران واقع و از شمال با استان چهارمحال و بختیاری، از جنوب با استان‌های فارس و بوشهر، از شرق با استان‌های اصفهان و فارس و از غرب با استان خوزستان همسایه است. این استان در سال ۱۳۴۳ از استان‌های فارس و خوزستان منفک و به عنوان فرمانداری کل، به مرکزیت یاسوج مستقل گردید و در سال ۱۳۵۵ به استان تبدیل شد. براساس آخرین تقسیمات کشوری این استان، شش شهرستان دارد. یکی از این شهرستان‌ها، شهرستان لنده، به مرکزیت شهر لنده است که در مجاورت شهرستان‌های کهگیلویه، بهمئی و بهبهان قرار دارد (جمال‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۱). عموم ساکنان این شهرستان را طایفه‌ها و شاخه‌های مختلف ایل طبیعی گرمسیری تشکیل می‌دهند که به دلیل دور بودن محل‌های اسکان و اتراق این طایفه‌ها از یکدیگر گاه تفاوت‌های آوایی و کلامی اندکی دارند. گویش تمامی این افراد لری است.

گویش لری دارای قدمتی طولانی است و با زبان فارسی باستان و میانه رابطه فراوان دارد. از مقایسه و تطبیق واژه‌های پهلوی و واژگان لری چنین برمی‌آید که گویش لری یکی از کهن‌ترین گویش‌های غرب ایران است که باستانی بودن این زبان را دست کم به دوره پارت و ساسانی عقب می‌برد (کرمان، ۱۳۹۲: ۱۵). هنری راویلسون اولین کسی است که به طور دقیق از رابطه بین زبان لری و فارسی باستان سخن گفت (راویلسون<sup>۱</sup>، ۱۳۶۰: ۱۵۵). لایارد درباره گویش لری می‌گوید: «این لهجه بدون این که لغات ترکی و عربی در آن وارد شده باشند، یک گونه لهجه تحریف شده فارسی قدیم است که الوار آن را حفظ کرده‌اند. این لهجه که واقعا هم‌سان زبان مردم ایران باستان است، بیش‌تر به زبان شاهنامه نزدیک است» (لایارد<sup>۲</sup>، ۱۳۶۷: ۱۰۵).

گویش لری را با توجه به تفاوت‌های داخلی، به سه گروه عمده می‌توان تقسیم کرد: الف) لری لرستان، ب) لری بختیاری، ج) لری کهگیلویه و بویراحمدی. از میان این سه

<sup>۱</sup> Rawlinson

<sup>۲</sup> Layard

گروه، گویش لری شاخه کهگیلویه و بویراحمدی به دلیل داشتن ذخیره واژگانی و ساخت نحوی و آوایی مشترک با زبان فارسی میانه و فارسی امروزی، پیوندی بسیار نزدیک دارد. گویش ساکنان شهرستان لنده، لری شاخه کهگیلویه‌ای از شاخه‌های کهگیلویه و بویراحمدی است. از آنجا که معیشت مردم تا پیش از شهرنشین شدن و روی آوردن به مظاهر شهریت، به زمین و دام وابسته بود؛ دو عنصر دام و زمین در ادبیات فولکلور این مردم جایگاهی بسیار خاص دارد تا آنجا که رکن و هسته مرکزی بیش از پنجاه درصد مثل‌ها و کنایه‌های آنان یا یکی از عناصر دام و زمین و یا یکی از ملحقات آنان است. به همین جهت در این مقاله تا آنجا که در توان نگارندگان بود واژه‌های مرتبط با زندگی روستایی و زمین (ابزار، مکان‌ها، زمان‌ها، گیاهان و خوردنی‌ها) را گردآوری کردیم.



## ۲. واژه‌هایی از گویش لنده

اوسه /owsa/ ابزاری چوبی متشکل از سر و دسته که دارای سه دندان است و از آن برای جداکردن گاه از غلات استفاده می‌شود.	اُ(آ)خون /o(ā)xun/ کوبیدن غلات به وسیله چهارپایان.
اوکشی /ow-kaši/ ابزاری از جنس گونی‌های پلاستیکی و گاه بندی که روی چهارپایان بارکش می‌اندازند و اغلب از آن برای حمل بشکه یا مشک آب از رود یا چشمه به خانه استفاده می‌شود.	اردن/ardān/ آرد کردن گندم و جو، خرد کردن گیاهان دارویی و حیوانات، کنایه از بیهوده حرف زدن.
اومال /ow-māl/ میراب، مسئول آبیاری زمین‌های کشاورزی.	ارده /arda/ هر چیز خردشده از جمله گیاهان خشک دارویی و غلات، آرد شده.
آربیز /ā(o):rbiz/ غربال مخصوص بیختن آرد.	اشکفت/ēškāft/ غاری سنگی در دل کوه که معمولاً پناهگاه بارانی شبانان و رهگذران است و در بعضی مناطق عشایر در آن سکنی می‌گزینند.
آسک /āsak/ آسیاب کوچک، دستاس.	افتو /aftow/ خورشید، آفتاب.
آسمون‌غرمبه /āsamun qeromba/ رعد و برق.	افتوگر /aftow-ger/ سایبان.
آسیو /āseyow/ آسیاب، محل آردکردن گندم و جو و پوست گرفتن برنج.	افتوگرسن /aftow-geresan/ آفتاب‌گرفتگی، کسوف.
آفت /āfat/ باران شدید.	انگیر /angir/ انگور.
بازیار /bāzeyār/ برزگر، کارگری که برای مالک زمین کشاورزی می‌کند.	او /ow/ آب.
بازیاری /bāzeyā(o)ri/ برزگری، کشاورزی روی زمین مالک.	اوبرده /ow-borda/ جایی که به دلیل جریان آب یا سیل بخشی از آن آسیب‌دیده باشد، فرد ضعیف و کم‌توان.
بافه /bāfa/ مجموعه‌ای از دسته‌های گندم، جو یا برنج دروشده که در جایی از زمین روی هم قرار داده شده‌اند.	اوبند /ow-band/ سد، دیوار یا هر چیزی که مانع عبور آب شود.
بال رو /bāl-e-ru/ کنار رودخانه؛ قسمت بالای رودخانه	اوداده /ow-dāda/ آبیاری شده، تیز و برنده.
بالاگر /bālā-ger/ ستون خانه و چادر هر که سقف را نگه می‌دارد.	اورو /ow-row/ کانال فاضلاب، گذرگاه آب.
بالنگ /bāleng/ خیار سبز	اوروک /ow-r(ow)vak/ اورو.
باوینه /bā(o):vinda/ بابونه.	اوریز /ow-riz/ ظرفی که از آن در ظرف دیگری آب بریزند، لوله فاضلاب.
	اوریشم /owrišom/ آویشن.
	اوزا /ow-zā/ چشمه، جایی که آب از زمین می‌جوشد.

بافته /bāhenda/ مطلق پرنده.	برفتو /bar-aftow/ قسمتی از کوه که آفتاب‌گیر است.
بایم /bāyom/ بادام. درختی با گونه‌های مختلف که اغلب در زمین‌های آهکی و نقاط کوهستانی می‌روید و بسته به نوع آن، دانه‌هایش شیرین و تلخ است.	برفو /barf-ow/ برفاب؛ آب برف.
بایم کهی /bāyo(e)m-e-kehi/ بادام کوهی، قسمی از بادام که در کوهسار می‌رود و بسیار گرم و ترش است.	برکو /barku/ نوعی نان پخته‌شده با خمیری که آرد آن از حالت معمول بزرگ‌تر و خمیر آن آبکی‌تر است و به وسیله ملاقه خمیر را روی تابه پهن و آن را به شکل دایره در می‌آورند.
بایم‌سوره /bāyom-sura/ بادام تلخی که با چندین آب جوشانده‌اند تا تلخیش برود سپس آن را در تابه داغ به همراه نمک می‌گردانند.	برم /barm/ برکه آب.
بایم‌شرین /bāyom-šerin/ نوعی بادام که تلخی آن گرفته شده است.	برم /borm/ بخش پیش‌آمده ساختمان که مانند سایبان است، قسمتی از کوه یا کمر که سایه دارد.
بته /beta/ بوته.	برنجاس /berenjās/ بومادران، برنجاسف.
بیج /baj/ زمینی که در آن کشت دیم می‌شود.	برنج‌کالی /berenj-kāli/ زمینی که در آن امکان و شرایط کاشت برنج مهیاست.
برج /borč/ قلعه.	بسر /besor/ تره کوهی.
برج روز /berč-e-ruz/ شعاع خورشید.	بیق /baq/ قورباغه.
برد /bard/ سنگ.	بکلو /bakalu/ شاهی آبی. گیاهی آب‌زی که در کناره‌های چشمه‌ها و جوی‌های آب می‌روید.
برد زر /bard-e-zer/ بخش زیرین دستاس‌های سنگی که تخته‌سنگی صاف، پهن و بزرگ است که حیوانات را بر روی آن می‌ریزند و با سنگ استوانه‌ای شکل رویین، آنها را خرد می‌کنند.	بلبل /bal-bal/ نوعی نان محلی گرد که از نان تیری بسیار کوچک‌تر و ضخیم‌تر است و اغلب برای صبحانه پخته می‌شود.
برد سر /bard-e-sar/ سنگ بزرگ و استوانه‌ای شکل رویین در دستاس‌های سنگی که با تاب دادن آن روی سنگ زیرین حیوانات را خرد می‌کنند.	بلغور /bolqur/ بلغور گندم و جو.
بردر /bard-ar/ دستاس سنگی متشکل از یک تخته‌سنگ صاف (← برد زر) و سنگی استوانه‌ای شکل (← برد سر) که با آن حیوانات را خرد می‌کنند.	بلق‌بلق /beloq(a)-beloq/ صدای جوشیدن آب.
بردلدون /bardaladun/ سنگ‌لاخ.	بلوار /balvār/ مجموعه‌ای از چندین بافه (← بافه) که بر روی هم قرار گرفته‌اند.
برد لیز /bard-e-liz/ سنگ صیقلی و صافی که لغزنده است.	بلی /bali/ درختی از تیره بلوط‌ها.
	بلی پسو /bali-pesu/ میوه درخت بلوط که با آتش کباب و پخته شده است.
	بلیط ← /balit/ بلی.
	بن /ban/ پسته کوهی.
	بنگ نماز /bong-e-nemāz/ اذان.

پانگی /pā-kani/ شخم‌زدن باغچه و مزرعه کوچک با استفاده از بیل و فشار پا بر آن.	بنگرو /bangaru/ خرزهره، گیاهی گرمسیری و زودرشد و بادام که اغلب در مسیر آب‌های فصلی، کناره رودخانه‌ها یا در دره‌ها می‌روید.
پت /pat/ هرس کردن درختان یا ریشه‌کن کردن علف‌های هرز مزرعه.	بنگشت /bengešt/ گنجشک.
پچورسن /pečure:san/ پژمردن؛ فشرده شدن؛ به هم آمدن چیزی.	بنوشه /banuša/ بن (← بن) نارس.
پدوال /pe:deväl/ نوعی خرچنگ کوچک که در آب‌های راکد یا کناره‌های رودهای کوچک زندگی می‌کند.	بنه /bana/ بنیو /baneyow/ درخت زبان گنجشک.
پرپروک /per-peruk/ پروانه‌های شب‌گرد.	بون /bun/ بون‌گلون /bun-gelun/ سنگی استوانه‌ای و دراز یا محافظه آهنی توپری که با غلطاندن آن بر پشت‌بام‌های گلی، خاک آن را فشرده و از چکه کردن سقف در زمستان جلوگیری می‌کنند.
پرتک /pertak/ پروانه‌هایی که شب‌ها دور چراغ‌ها پرواز می‌کنند.	بیزنیده /biznida/ بیخته شده، غریبال شده.
پرسم /parsom/ آرد جو که برای چاشنی و بهتر پهن شدن خمیر نان تیری، بر روی چانه‌های خمیر می‌ریزد.	بیلهر /bilahar/ گیاهی است از تیره چتریان که در آغاز بهار در مناطق کوهستانی سردسیر می‌روید و کمی تلخ‌مزه است و به دو صورت خام و پخته مصرف می‌شود. پخته آن را با ماست یا دوغ می‌خورند و خشک شده‌اش به مصرف دام‌ها می‌رسد.
پرکونه /perkuna/ آرد خمیرشده‌ای که غذای جوجه‌ها است.	پابنه /pābana/ چوب‌های کوتاهی که دهانه آن‌ها مانند چوب فلاخن دوشاخه است و داربند (← داربند) در دهانه آن‌ها قرار می‌گیرد.
پسکال /paskāl/ زمینی که پس از زمان مناسب برای کشت، شخم زده شود.	پاریو /pāre(i)yow/ زمین زراعی که با آب چشمه یا رودخانه آبیاری شود.
پلکون /pa(e)lakun/ پرتگاه؛ پلکان.	پاسل /pāsal/ قسمتی از خیش که صاف و زنده می‌شود و سهل (← سهل) بر آن سوار می‌گردد.
پلیش /peliš/ نواری کوتاه یا بلندی که از چوب جدا می‌شود.	پاقله /pāqala/ پایین دیوار قلعه؛ روستایی در جوار دژکوه.
پنگ /peng/ چنگ؛ شاخه درختان.	پاکله /pā-kela/ هر یک از چوب‌های کوتاه دوشاخه‌ای که به عنوان پایه کپر یا سازه‌ای در زمین فرو می‌کنند.
پوغه /puqa/ ساقه خرد شده برنج یا غلات که اغلب از آن‌ها در ساختن سقف کپر، کومه و شاش (← شاش) استفاده می‌شود.	
پیشتو /pištu/ بخش جلویی اتاق.	
پیشکال /piškāl/ زمینی که پیش از زمان مناسب برای کشت، شخم زده شود.	
پیفه /pifa/ چوب پوسیده و فرسوده؛ علف خشکیده.	

تنگ /tog/ درختی از جنس بادامی‌ها و از تیره گل‌سرخیان؛ نوعی گیلاس که میوه‌های آن سرخ و ترش است.	پینیدن /peynidan/ اندازه‌گرفتن، پیمانه‌زدن چیزی.
تگرد /tegerd/ تگرگ؛ قطره‌های یخ بسته آب که از آسمان به زمین می‌بارد.	تا کردن /tä-kerdan/ عبور کردن یا عبور دادن کسی از آب، تنگه یا کمرکش کوه.
تل /tal/ غلات روی هم انباشته که در صحرا باشند؛ چهارچوبی برای حمل وسایل؛ سر و روی.	تارتک /tä-r-tanak/ عنکبوت.
تل /tol/ تپه کوچک.	تاله /täla/ گچ ناپخته و خام.
تلا /talä/ مرز، محدوده زمین یا مکانی خاص.	تبدون /tab(v)dun/ نانی ضخیم که خمیری نرم و آبدکی دارد و پس از ریختن روی تابه و تماس با آتش پخته می‌شود.
تلک /telak/ مزبله؛ جایگاه ریختن زباله‌ها و فضولات حیوانات که معمولا در کناره روستا واقع است.	تپرغو /taparqu/ درختی شبیه آلبالوی وحشی که پوسته و ساقه آن قهوه‌ای متمایل به قرمز است و ارتفاعش گاه به دو متر نیز می‌رسد.
تلنیدن /telnidan/ فشرده کردن گل پشت‌بام به وسیله بون‌گلون (← بون‌گلون) برای جلوگیری از چکه‌کردن سقف در زمستان؛ مالیدن اعضای کوفته بدن.	تپره /tapara/ سایبانی مرکب از نی و علف.
تلو کردن /talu-kerdan/ خردکردن، شکستن؛ خردکردن بلوط برای مصرف بزغاله‌ها وبره‌ها.	تپو /tep-ow/ جایی که آب از مکان بلندی مانند کوه چکه می‌کند و حفره‌هایی در سنگ‌های پایین کوه ایجاد می‌کند که آب در آنجا جمع می‌شود.
تلواره /talvāra/ چهارچوبی از آهن یا چوب که وسایل خانه را روی آن قرار می‌دهند.	تخلو /tahl-ow/ چشمه آب تلخ.
تلیشه /teliša/ نواری نازک و باریک از پارچه یا چوب؛ راه باریک.	تحله /tahla/ بوته‌ای کوتاه با تخمی تلخ که میوه‌اش در انتهای ساقه قرار دارد.
تنک /tenok/ محصول کم‌پشت، پاشیدن بذر در زمین کشاورزی با فاصله زیاد.	ترنا /tornä/ نجاست چهارپایان که توسط سرگین‌گردانک به شکل دایره درآمده است.
تنگ /tang/ گشادگی میان دو کوه.	تسمه /tasma/ نوار باریک و بلندی که از پوست دباغی شده بز و گوسفند که با آن مشک‌ها را وصله می‌زنند.
تنگس /tenges/ نوعی ارزن با خارهای فراوان، بوته‌ای کوتاه و میوه‌ای کوچک‌تر از بادام که صمغ ندارد و زودتر از همه درختان در فصل بهار شکوفه می‌دهد.	تسنیدن /tasnidan/ شکستن بادام و بن و... با دندان و مغز آن را بیرون آوردن و خوردن.
توشیر /tavošir/ صمغی درخت خیزران.	تش‌برق /taš-barq/ رعد و برق.
توبردی /tu-bardi/ اتاق ساخته شده از سنگ.	تش‌تووه /taš-towva/ برپا کردن آتش و ایجاد جایگاهی مستقل برای پخت نان؛ ابزار و مقدمات پخت نان.
توترن ← /tu-tern/ بون‌گلون	تغلی /teqeli/ چهل روز آغازین تابستان که هوا بسیار گرم است.

- توف /tuf/ مکانی مخروطی شکل در کمرکش کوه که آبراهه آب جاری شده باران است؛ آبشار. تووسون /towvesun/ تابستان. تهی /tehi/ تیهو. تی /ti/ درخت توت. تیت /tit/ میوه درخت توت؛ ساق دست و پا؛ از واحدهای اندازه‌گیری؛ مقدار بسیار کم. تی‌دره /ti-derra/ تمشک وحشی که در دره‌ها و کناره‌های باغ‌ها می‌روید. تیر /tir/ چوب باریک و درازی که با آن چانه‌های خمیر را پهن می‌کنند. تیرکش /tir-kaš/ ظرف و پیمانه پر. تیزو /tiz-ow/ مسیری شیب‌دار در رودخانه که آب در آن با سرعت بیشتری جریان می‌یابد. تیف /tif/ قطرات کوچک و بسیار ریز باران. تیف‌تیف /tif-tif/ باران نرم و آرام. تیفون /tifun/ باران شدید. تیپل /teylap/ از واحدهای اندازه‌گیری که با کف دستان اندازه‌گیری می‌کنند. تیم‌دادن /tim-dādan/ پاشیدن بذر در زمین کشاورزی. جاجخون /jā-jexun/ جایی که در آن غلات بریده شده را جمع و آخون (← آخون) می‌کنند. جاجو /jā-jo/ زمینی که در آن جو می‌کارند. جوشیر /jo: šir/ جاشیر. جاکلوری /jā-keluri/ زمینی که ساقه جو و گندم همراه با ریشه در آن باقی مانده است. جنخون /jexun/ خرمن‌گاه؛ زمینی صاف و هموار و عاری از سنگ که غلات دروشده را آنجا جمع می‌کنند تا به وسیله حیوانات دانه از خوشه جدا شوند؛ مجموعه خوشه‌های غلات که در محلی خاص گردآوری شوند.
- جنخون‌زار /jexun-zār/ زمینی که در آنجا چندین جنخون (← جنخون) وجود دارد. جر /jar/ یوغ چوبی که بر گردن الاغ، استر یا گاو می‌گذارند تا با آن خیش (← خیش) را بکشند. جرگ /jarg/ شاخه‌های سبز و نارس درخت بادام که از آن‌ها به‌عنوان پوشش کف آغل بزغاله‌ها و بره‌ها استفاده می‌شود و نیز از آنها جارو درست می‌کنند. جفت /jajt/ غشای درونی میوه بلوط است که زیر قشر بیرونی قرار دارد؛ خردشده لایه درونی میوه درخت بلوط که از آن برای دباغی پوست بز و گوسفند و درست کردن مشک استفاده می‌کنند تا سخت و نفوذناپذیر شود. جفت /jajt/ یوغی ساخته شده از چوبی کلفت با چهار سوراخ که هنگام کشت بر گردن چهارپایان می‌گذارند و خیش (← خیش) را به آن وصل می‌کنند. جق /jaq/ درختی بی‌ثمر با ارتفاع ۶-۴ متر. جلد /jeld/ چوب بلند و باریکی که که با آن برگ و میوه درختان خصوصا درخت بلوط و گردو را می‌تکانند؛ روپوش. جنگر ← /jenger/ اوسه. جوال /jeval/ جوال، گونی بزرگ و گشادی که در کشاورزی استعمال فراوان دارد و اغلب از آن برای حمل و انبار کردن کاه استفاده می‌شود. جوله /jula/ جوجه‌تیغی. جون /jeven/ چوبی که زیر آن غلطک‌هایی نصب می‌کنند و بر گردن گاو می‌بندند و بر خرمن غلات و برنج می‌گردانند تا دانه‌ها از خوشه جدا شود.



- چارچار /čār-čār/ فاصله میان روز سی‌وششم تا چهل و چهارم فصل زمستان؛ چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک.
- چارک /čārak/ یک‌چهارم هر چیز.
- چاریک /čār-yak/ یک‌چهارم هر چیز، ربع.
- چاریکی /čār-yaki/ یک سهم از چهار سهم را داشتن؛ در امور زراعی چنین است که زمین‌داران، سالانه زمین خود را بدون دریافت هرگونه هزینه‌ای بابت اجاره‌بها به برزگر واگذار می‌کنند و در فصل برداشت چهارم محصول را می‌گیرند.
- چال /čāl/ موی سفید و سیاه؛ گودالی که عمق آن از یک متر تجاوز نکند؛ آشیانه جانوران و پرندگان؛ گاه به معنی سفید به کار می‌رود؛ قسمتی از بدن که بی‌موی باشد.
- چاله /čāla/ جایی که در آن آتش روشن می‌کنند.
- چاله‌دون ← /čāla-dun/ چاله.
- چپو /čapow/ بیشه‌زار.
- چرت /čert/ اشعه خورشید.
- چل /čal/ دشت هموار و صاف.
- چل /čol/ داربستی چوبی که وسایل خانگی مانند رختخواب، قالی، بالش و غیره را روی آن می‌گذارند؛ زمینی که در آن سنگریزه‌های فراوان وجود دارد؛ گچ‌زار.
- چلتیک /čaltik/ برنجی که هنوز در پوست باشد، شلتوک.
- چلچلک /čolčelak/ مکانی محدود که گچ و سنگ فراوان در آن باشد.
- چل‌دنگی /čal-dengi/ پستی و بلندی؛ فراز و نشیب.
- چلو /čelu/ چوب باریک، خشک و کوتاه.
- چله کچلو /čela-kečelu/ چله کوچک، بیست روز پایانی ماه بهمن.
- چله گپو /čela-gapu/ چله بزرگ، چهل روز اول زمستان (اول دی تا دهم بهمن).
- چو کوزون /ču-kuzun/ عبارت کنایی برای فرارسیدن زمستان و نیز بیان نامناسب بودن اوضاع اقتصادی و خشک‌سالی.
- چوبس /ču-bas/ داربست.
- چوبنه /ču-bana/ چوب کوتاه و محکمی است که پس از قرار دادن بنه (← بنه) بر الاغ یا قاطر، آن را در بنه فرو می‌کنند تا تعادل بنه حفظ شود.
- چیر /čir/ دیواری سنگی که از دو ردیف سنگ ساخته شده است.
- حرمو /hermu/ گلابی وحشی.
- حرو /haru/ سنگ گودی شبیه تشت در دره‌ها یا آبریزها که آب باران در آن جمع می‌شود.
- حره /hera/ آتش ساده‌ای که با برنج، آرد، سبزه کارده و مایه‌ای از آبلیمو تهیه می‌شود و معمولاً در زمستان‌ها به عنوان صبحانه خورده می‌شود.
- حلیه /halpa/ بوته‌ای که ماده مترشحه آن تلخ‌مزه است و برای مصارف دارویی - التیام زخم‌ها - پخته می‌شود.
- خارخارو /xār-xāru/ بوته‌ای با برگ‌های پهن و خاردار که اوایل بهار در مناطق گرمسیر می‌روید. ساقه جوان و نارس آن را پوست می‌گیرند و خام‌خام می‌خورند.
- خارزرد /xār-e-zard/ بوته‌ای با خارهای زرد که در صحرا و کوهستان می‌روید و خوراک مطلوب چهارپایان است.
- خر بن /xar-e-bon/ الاغی که در قسمت انتهایی خرمن قرار می‌گیرد و به عنوان محور و مرکز در جای خود می‌چرخد.

- خر بنه کش /*xar-e-bana-kaš*/ الاغی که بنه را حمل می‌کند؛ کنایه از افرادی که به بیگاری کشیده می‌شوند.
- خرکول /*xarkul*/ گیاهی مانند چویل که بوی چویل می‌دهد، در نقاط سرد و برف‌گیر می‌روید، ریشه‌اش قرمز است و حیوانات از آن تغذیه می‌کنند.
- خرج /*xorj*/ خورجین.
- خرزهره /*xarzahlā*/ خرزهره.
- خیارگرگ /*xeyār-gorg*/ هندوانه ابوجهل.
- خیارگرم /*xeyār-garm*/ خربزه.
- خیش /*xiš*/ زمینی که در آن به اندازه چهار یا پنج بار (← بار) گندم و جو پاشیده می‌شود؛ ابزاری ساخته شده از چوب و تیغه‌ای آهنی که کشاورز با استفاده از آن با کمک دو گاو، الاغ یا قاطر زمین را شخم می‌زند.
- خیش‌کنون /*xiš-kenun*/ اواخر پاییز که کشاورزان برای کشت گندم و جو، زمین را شخم می‌زنند.
- دار /*dār*/ هیکل و قد؛ درخت بلوط.
- داراسبید /*dār-esbid*/ سپیدار
- داربنه /*dār-bana*/ دو چوب بلند و محکم که در عرض بنه قرار می‌گیرند.
- داردون /*dār-dun*/ بلوطزار.
- داسول /*dāsul*/ داس کوچکی که با آن علف می‌برند و درختان را هرس می‌کنند.
- داهول /*dāhul*/ مترسک، آدمکی که در مزرعه نصب می‌کنند تا پرندگان به محصول آسیبی نرسانند.
- دبرکی /*debaraki*/ راه باریکی برای عبور و مرور؛ کوچه فرعی.
- دیم /*de-dim*/ پرستو.
- دردنو /*der-deranow*/ گرداب.
- درمه /*darama*/ گیاهی از تیره مرکبات و از دسته آفتابی‌ها که خودرو و بیابانی است و ارتفاعش تا نیم متر می‌رسد، آب و عصاره آن مصرف دارویی دارد و از آن جارو تهیه می‌کنند.
- دره‌دول /*dara-dul*/ زمین گود و کم‌عمق که میان زمین‌های هموار و سنگلاخی است.
- دکله /*de-kala*/ گندم و جو خرد شده.
- دلاره /*delāra*/ علفی هرز که در مزارع و کوه‌ها می‌روید.
- دلو /*de-low*/ چوبی دو شاخه که برای حمل خار از آن استفاده می‌شود.
- دله‌زیری /*dala-ziri*/ سرازیری، سراشیبی.
- دنگ /*dang*/ میوه یا محصول کال و نارس؛ شکلک.
- دنگلو /*dangalu*/ میوه یا محصول کال و نارس.
- دنگو /*dongu*/ غذایی مرکب از گندم، نخود، لوبیا و عدس.
- دوبر /*dubor*/ سوهان، آلتی فلزی و عاج‌دار برای مسطح کردن برآمدگی‌ها.
- دوله /*dula*/ دهانه آسیاب که گندم، برنج و جو را در آن می‌ریزند؛ ظرف دایره‌ای و لبه‌دار که به عنوان دستشویی در گهواره کودک قرار می‌دهند.
- دومن /*dumen*/ پایین، زیر؛ در اصطلاح به بهبهان و مناطق اطراف آن گویند.
- دی /*di*/ دود؛ دیروز.
- دیری /*diri*/ برنج پوست‌گرفته و سفید.
- دیک /*da-yak*/ یک‌دهم هر چیز.
- دیلَم /*deylam*/ اهرم، آلتی فلزی که با آن اجسام سنگین را جابه‌جا می‌کنند.
- دیمه‌سر کل /*dima-sar-e-ke*/ عقرب.
- دینشت /*dinešt*/ اسپند.

رازونه /rāzuna/ رازیانه.	ریزه /riza/ غربال گندم‌بیز که با استفاده از آن ناخالصی‌های گندم را جدا می‌کند.
راسا /rāsā/ مسیر؛ بلندی.	زدی /zedi/ صمغ و شیره درخت بادام که در صنعت پلاستکو از آن استفاده می‌شود.
راکه /rāka/ قسمت سنگلاخی راه که عبور کردن از آن نسبت به بقیه مسیر خصوصاً برای چهارپایان دشوار است.	زرده وکو /zarda-va-ko/ غروب.
رحتن /rehtan/ ریختن؛ هجوم آوردن؛ پاشیدن بذر در زمین کشاورزی.	زرین /zerin/ سنگ بزرگ.
رش /reš/ خط باریک و تیز رأس کوه؛ تخم شپش.	زمین‌زمشت /zamin-zemešt/ زلزله.
رک /rok/ کسی که حرفش را بدون حاشیه‌رفتن بیان کند؛ چوب کلفت و بلندی که از آن وسط اتاق یا کپر به‌عنوان ستون سقف استفاده می‌شود.	ستین /setin/ ستون؛ پایه محکم تشکیل شده از سنگ، سیمان یا گچ و غیره که نگهدارنده سقف یا چیزی دیگر باشد.
رملک /ramalek/ رملک، درختچه‌ای با برگ‌های شبیه گُناز که میوه‌اش از گُناز کمی کوچک‌تر و ترش‌تر است. نارس آن سبز و رسیده آن قرمز رنگ است، هسته بزرگی دارد و معمولاً در صحراها، تپه‌ها و دامنه کوه‌های مناطق گرم می‌روید.	سر شم /sar-e-šom/ وقت شام؛ اول شب.
رند /rend/ مخلوطی از آب، گِل، سنگ و گچ که معمولاً در فصل زمستان با ریزش از مکان مرتفعی باعث سد معبر می‌شود.	سر شمین /sar-e-šemin/ وقت شام؛ اول شب؛ این اصطلاح را معمولاً در جواب کسانی به‌کار می‌برند که مدعی‌اند پاسی از شب گذشته و دیروقت است.
رو /ru/ رودخانه؛ فرزند روز /ruz/ آفتاب؛ خورشید؛ روز	سرکو /serku/ هاون چوبی.
رونه /runa/ دو چوب نیمه‌پهن که در دو طرف دسته خیش قرار می‌گیرند.	سرنده /sarand/ نوعی غربال که سوراخ‌های آن گشاد است و اغلب با آن خاک می‌بیزند.
ریچال /ričāl/ دوغ حاوی کاسنی تازه و کلوس (← کلوس) که آن را می‌پزند و با یخ یا برف آن را می‌نوشند.	سروزه /saruzā/ دودکش، سوراخی که در سقف اتاق مشرف بر چاله (← چاله) جهت هدایت دود و ورود نور تعبیه می‌کردند.
ریز /riz/ شن، قسمتی از کوه که پوشیده از سنگ‌ریزه باشد؛ کوچک؛ فهرست حاوی جزئیات جهیزیه عروس.	سکلی /sekeli/ گوشه محدود و تنگ؛ سوراخ تنگی که در مدخل اتاق، ساختمان یا انبارهای پنهانی باشد؛ موتورسوار.
	سکم یک /se-kam-yak/ هرگاه ایام ماه به جای سی روز، بیست‌ونه روزه باشد می‌گویند ماه «سکم‌یک» است چراکه ماه را به سه قسمت ده روزه تقسیم می‌کنند.
	سگرگ /sa-gorg/ شغال
	سل /sal/ ابزاری آهنی و پهن با نوکی تیز که روی خیش سوار می‌شود و زمین را می‌شکافد.

شلو /šelu/ گل آلود؛ اگر درباره انسان به کار رود به معنی فرد فتنه‌انگیز و پرسروصدا است.  
شلیف /šelif/ گونی پلاستیکی بزرگی که معمولاً از آن برای حمل و نگهداری کاه استفاده می‌شود.  
شمب(ب)لا /šam(b)elā/ تکه زمینی که مخصوص کسی یا کاری باشد، چیزی معادل وقف.

شن گل /šen-gel/ مخلوطی از شن و گل که برای پر کردن کف حیاط و ساختمان‌ها به کار می‌رود.

شو /šow/ شب، مقابل روز.

شوآک ← /šavak/ شلیف.

شویا /šow-pā/ نگهبان شبانه محصولات.

شوتو /šow-tow/ شب تاب، جسمی که در شب تاریک بدرخشد.

شوچرا /šow-čerā/ کرم شب تاب.

شودر /šowdar/ شبدر.

شورو(و)ایی /šurav(o)āyi/ نوعی از آش آبکی که با برنج و انواع سبزی پخته شده.

شیرخشت /šir-xešt/ جنسی است از گیاهان چوبدار خانواده گل سرخ. نیز ماده‌ای است که از ترکیب عصاره این گیاه با عصاره چند گیاه دیگر به دست می‌آید و به اطفال خورانده می‌شود چون طعم مطبوع و شیرینی دارد مورد توجه است.

شیره کش /šira-kaš/ آبکش از جنس روی.

شیک /šik/ کف هر یک از دو دست که به صورت کمچه‌ای درآمده باشد و چیزی در آن ریزند؛ از واحدهای اندازه‌گیری.

صاف /sāf/ شخص ساده و بی‌غل‌وغش؛ راه هموار؛ زمینی که سنگ و ریگ نداشته باشد.

سلوت /salut/ سبید پهن و بزرگ که از ترکه‌های نازک بادام درست می‌کنند و در آن میوه می‌گذارند، گاه نیز ماکیان را در آن حفظ می‌کنند.

سله ← /sala/ سلوت.

سمیر /semir/ سمور.

سوا /sevā/ فردا.

سورسوره /sur-sura/ گیاهی با برگ‌های ریز و ترش‌مزه که از آن به عنوان چاشنی در غذاها استفاده می‌شود.

سوز و س(ه)ار /sowz-o-so(h)r/ رنگین کمان.

سهل /sahl/ تیغه آهنی پهن و نوک تیزی که روی سر خیش قرار می‌گیرد و با آن زمین را شخم می‌زنند.

سی‌پر /si-por/ روز سی‌ام ماه‌های قمری و شمسی.

سیسه /sisa/ زالزالک.

سیک /se-yak/ ثلث، یک‌سوم هر چیز.

سیل /sil/ سنگ بزرگ، صخره.

سیلاپر /silāpar/ سنگ بزرگ.

سیله /sila/ خوشه نارس و تازه به ثمر نشسته گندم که آن را با آتش کباب می‌کنند و می‌خورند.

شاش /šāš/ اتاقکی که از چوب و نی ساخته می‌شود و چون تنها راه ورود نور در اتاقک است، داخلش بسیار تاریک است.

شک /šak/ از واحدهای وزن که برابر است با یک‌ششم ظرف یک کیزی؛ معادل دو کیلوگرم.

شکرته /šakarta/ قسمتی از زمین مزرعه که شخص جداگانه برای خود کشت می‌کند.

شل شلی ← /šol-šeli/ تیدون.

شلال /šelāl/ ترکه باریک تازه‌چیده؛ فرد دارای تناسب اندام.

خشک، علف و غیره باشد؛ قسمت جلوبین زین اسب که از چوب یا فلز ساخته می‌شود.	صلیق /seliq/ صاف و صیقلی؛ صفتی است برای مکانی مرطوب که حرکت روی آن سر خوردن را در پی دارد.
قپون /qāpun/ ترازویی که یک پله دارد و به جای پله دیگر، سنگ را از شاهین آن آویزند.	صول /sowl/ کنگر جوان و نورسته؛ تشبیهی است برای افراد زیباروی خوش‌اندام خصوصاً دختران جوان.
قرات /qerāt/ تره (نوعی سبزی خوردن)؛ گلو.	صیفی کال /seyfi-kāl/ کسی که میوه‌های تابستانی کشت می‌کند.
قرغ /qeroq/ قرق، ممنوع، سبزه‌زاری که صاحبان آن یا حکام مردم را از چراندن حیوانات و احشام خود منع کرده باشند.	صیفی کالی /seyfi-kāli/ کاشتن صیفی‌جات؛ زمین مختص کشت میوه‌های تابستانی.
قرن /qarn/ سرکوه. این واژه در گویش لری از اعداد به شمار می‌رود هم در معنی اوج آسمان و هم به معنی «دریا» استعمال می‌شود.	ظلمات /zelemāt/ باران شدید و سیل‌آسا.
قصیل /qasil/ جو سبز و نارس که برای چارپایان بریده شود.	عمارت /emārat/ اتاق تر و تمیز روستایی که نسبت به بقیه اتاق‌ها بزرگ‌تر و بهتر است.
قله /qala/ قلعه؛ نام اسبق شهر لنده که به سبب وجود قلعه خوانین آن را بدین نام می‌خواندند.	غچه /qačd/ قلابی آهنی یا چوبی که به انتهای طناب وصل می‌شود و با استفاده از آن دو سر طناب را زیر شکم چارپایان محکم می‌کنند؛ برای بستن هیزم و بار نیز به کار می‌رود.
قواسوز /qavā-sowz/ پرند سبزقبا.	غر /qar/ ابر نزدیک به زمین، مه.
کاله /kāla/ بوته‌ای ۳۰ سانتی‌متری که در دره‌های گرمسیری می‌روید. میوه آن مانند میوه لوبیا و دانه‌هایش شبیه دانه‌های عدس می‌باشد یکی از بهترین علوفه‌های حیوانات است که قبل از خشک‌شدن، آن را می‌کنند و به‌صورت سبز انبار می‌کنند تا در زمستان خوراک دام‌ها باشد.	غریندن /qornidan/ رعد و برق آسمان؛ داد و بیداد کردن.
کپر /kapat/ خانه‌ای صحرایی که اسکلت آن از چوب و سنگ است و روی آن را با پوغه (← پوغه)، علوفه یا شاخه درخت می‌پوشانند.	غروس خونون /qerus-xunun/ صبح زود.
کنه /kata/ هر دسته از گندم، جو یا برنج که درو کنند و در دست گیرند.	غژال /qažāl/ هزارپا.
کچک /kečok/ هر یک از سنگ‌های سه‌گانه چاله (← چاله) را گویند؛ سنگ نسبتاً کوچک که به راحتی پرتاب شود.	غله‌بیز /qala-biz/ غربال مخصوص بیختن غلات.
	غله‌پا /qala-pā/ نگهبان زمین کشاورزی.
	غله‌کا(و)لی /qala-kā(o)li/ زمینی که برای کشت گندم و جو مناسب است.
	فیش /fiš/ جارویی که از شاخه‌های درخت نخل تهیه می‌شود.
	قاش /qāš/ برشی از هر یک از میوه‌ها مانند هندوانه، خربزه و...؛ محلی برای نگهداری حیوانات و دام‌ها که دیواره آن از سنگ، هیزم

کلگه‌کنه /kalga-kona/ اتاق بسیار قدیمی گلی که ویران شده است.	کراخه /keräxa/ محفظه و انباری که از شاخه‌های نرم درختان و گل نم‌دیده (شل) می‌سازند و گندم و جو را در آن انبار می‌کنند.
کلند /kaland/ کلنگ.	کره /kara/ دیوار سنگی.
کلور /kelur/ ساقه خشکیده جو و گندم که معمولاً قسمتی از آن در زمین زراعتی به همراه ریشه می‌ماند و خوراک گوسفندان و ستوران است.	کره‌ترال /kara-tor(1)/ (درخت کوهی که شاید نوعی انجیر کوهی باشد، میوه آن شیرین و کمی از انجیر کوچک‌تر است).
کلوس /kalows/ کرفس کوهی. عشایر ساقه و برگ آن را می‌پزند و با دوغ یا ماست مخلوط و دوغ ریچال تهیه می‌کنند.	کزو /kazow/ جلبک، خزه‌های سبز و پاره‌پاره که روی آب راکد یا آب جوی به وجود می‌آیند.
کلو /kelo/ ملخ.	کشيله /kešila/ پارچه‌های لوله‌ای شکل که دور گردن الاغ و گاوی که یوغ را می‌کشند، می‌بندند تا گرمشان آسیب نبیند.
کله‌چو /kela-ču/ چوب باریک و کوتاه.	قافله /qäfela/ کفشدوزک.
کلیدون /kelidun/ قفس مرغ.	کفولی /kefuli/ محفظه مدور ساخته‌شده از رشته‌های برگ درخت نخل که از کفه (← کفه) کوچک‌تر است.
کمر /kamaar/ تیغه کوه؛ میانه کوه.	کفه /kefa/ محفظه مدور ساخته‌شده از رشته‌های برگ درخت نخل که نان را در آن نگهداری می‌کنند.
کنارو /kenārow/ کنار آب و محل اجابت مزاج. چراکه مردم معمولاً برای قضای حاجت به کنار آب‌ها می‌رفتند.	کل /kol/ پرنده‌ای سفید و سیاه که از گنجشک کوچک‌تر است و لانه خود را در جاهای غیرقابل دسترس می‌سازد.
کنجی /konji/ کنجد.	کل دار تین /kel-e-där-tayn/ دارکوب.
کندال /kandäl/ گودال	کلا /kalä/ کلاغ، زاغ.
کن‌کن /kan-kan/ زالزالک.	کلاجیک /kaläjik/ زاغچه.
کوا /kevā/ پوسته روئین تنه درختان را گویند که بسیار محکم و ضخیم است.	کلخنگ /kalaxong/ درختی شبیه بن که میوه‌هایش از میوه درخت بن کوچک‌تر و هسته آن نرم‌تر و رسیده آن سبز است.
کوال /kaväl/ گودی، سوراخ.	کل(و)فه /kel(u)efa/ تیزآب، بخش شیب‌دار و دارای سنگ‌های بزرگ رود که آب در آنجا به سرعت حرکت می‌کند.
کوزر /kuzar/ مانده جو و گندم پس از آخون (← آخون).	کلک /kolk/ پوست میوه‌ها، پرز میوه‌ها و سبزه‌ها.
کوزی /kowzi/ انجیر کوهی.	
کوگ /kowg/ کبک.	
کومه /kuma/ خانه‌ای که از نی و علف و بیشه ساخته شده است.	
کون /kun/ پرتگاه.	

گربرد /ger-e-bard/ گل سنگ، پودری که رنگ آن خاکستری مایل به سفید است و اغلب بر تخته‌سنگ‌های کوهستان‌ها دیده می‌شود.	که‌تر کردن /ko(h)-tor-kerdan/ غلتاندن سنگ از محل مرتفع و شیب‌دار به پایین؛ کنایه از ناسنجیده سخن گفتن.
گرده /gerda/ خمیری بسیار ضخیم و سفت که آن را با دست پهن می‌کنند و زیر ذغال‌های افروخته چاله می‌گذارند و روی آن نیز خاکستر می‌ریزند تا بپزد؛ نوعی نان تافتون را نیز گویند.	ک(ه)د(ن) /ka:(h)dun/ کاهدان، محل نگهداری کاه.
گرگراک /gargarāk/ نوعی آفتاب‌پرست.	ک(ه)له /ko(h)la/ گودال.
گش /goš/ طنابی که از تارهای بلند و به‌هم‌پیوسته پلاستیکی تهیه شده است.	کیا /keyā/ وزنه‌ای که در یک کفه ترازو نهند تا با کفه دیگر معادل شود.
گل گازون /gel-e-gāzavun/ گل گاوزبان.	کیال /kayāl/ کسی که پیمانانه را اندازه می‌کند.
گالال /galāl/ زمین پر از سنگ، شن و سنگ‌ریزه را گویند.	کیره /kira/ قنات.
گل‌گلاتین /gol-gelātin/ هدهد.	کیز /kiz/ از واحدهای اندازه‌گیری غلات که معادل ده الی یازده کیلو است.
گل‌گلیله /gal-galīla/ گردباد.	کیکم /keykom/ درختی است از خانواده نارون که سایه‌دار و بی‌ثمر است و از برگ آن برای رنگ کردن نخ قهوه‌ای و مشکی استفاده می‌شود.
گملاک ← /gamalāk/ گلاک.	کیل کردن /keyl-KERDaN/ پیمودن گندم و جو با پیمانانه.
گند گرگ /gond-e-gorg/ بوته‌ای پهن‌برگ که میوه آن شیرین و به‌صورت دو نیمه به‌هم‌متصل است. نام‌گذاری آن به دلیل شباهت به بیضه گرگ است.	کیل /keyl/ پیمانانه، واحد اندازه‌گیری.
گندار /gendār/ شیش.	کیله /kila/ از واحدهای سنجش که برابر است با یک و نیم شک (حدود سه کیلوگرم).
گندی /gendi/ هر کدام از انواع حبوبات از جمله عدس، ماش و ...	گادیم /gādīm/ عقرب، کژدم.
گنی /geni/ گونی، محفظه‌ای بندی یا پلاستیکی که جهت حفظ، نگهداری و حمل کالاهای مختلف خصوصاً غلات، حبوبات و برنج به‌کار می‌رود.	گال /gāl/ گودال؛ پارچه یا هر چیزی که دور سر انسان پیچیده شود و کمر بندند.
گوپله گوز /gupla-guz/ بوته‌ای مانند سیب‌زمینی که غده آن زیر زمین رشد می‌کند ولی برگش از زمین بیرون می‌آید. معمولاً میوه‌اش خوراک روباه و جوجه‌تیغی است.	گای‌بن ← /gāy-e-bon/ خربن
گور پیاز /gur-peyāz/ پیازی خودرو که در دامنه کوهستان‌ها می‌روید و دارای برگ‌هایی پهن، بلند	گپی /gepi/ پرنده‌ای ناپیدا که فصل بهار در فضا با سر دادن آواز گپی - که وجه تسمیه نام آن هم هست - حمایت خود را از گون اعلام می‌کند.
	گجی‌گاگا /geji-gāgā/ پرنده‌ای از تیره گنجشکان.
	گذار /gedār/ پایاب، گذار آب.
	گر /gar/ تپه ماهور سنگی و خاکی.

- و برآمده است. شاید وجه تسمیه‌اش آن باشد که اغلب اطراف گورستان می‌روید.
- گورو /gurow/ گودال کوچکی در صحرا که آب باران در آن جمع شود.
- گوره /gura/ انگور نارس، غوره.
- گونگ /gevang/ دارویی گیاهی که برای تمیز کردن چشم و بهبود دل‌درد استعمال می‌شود.
- گونه /gevna/ آشی که با گندم شکسته و خرد شده تهیه می‌شود.
- گی /gey/ نوبت.
- گی‌اساره /gi-osāra/ کرم شب‌تاب.
- گیلک /gilak/ نوعی علف هرز که اگر دام‌ها آن را بخورند خواهند مرد.
- گینه /gina/ درختچه کتیرا.
- لاغ /lāq/ واحدی برای رویدنی‌ها از جمله سبزی، گندم، جو، برنج و... .
- لاله /lāla/ فانوس.
- لته /lata/ بوته صیفی‌جات.
- لرتهسن /lartahesan/ پژمردن بوته‌های صیفی‌جات در اثر گرمای شدید و بی‌آبی یا پانهادن روی آن‌ها.
- لنخه /ležxa/ هر یک از شاخه‌های درخت را
- گویند.
- لش /loš/ جلد، پوسته.
- لشک /lošk/ پوست بلوط؛ فشنگ خالی از باروت.
- له /lah/ یک طرف کوه یا تپه.
- له‌ر /lehr/ سرما و باران بسیار و شدید.
- لیس‌لیسک /lis-lisak/ نوعی مارمولک که در خانه‌ها زندگی می‌کنند.
- لیشه /liša/ بوته خشکی که با آن کاه، کلور (← کلور) و چیزهای زاید را از گندم و جوی خرمن‌شده جدا می‌کنند.
- لیلق /leylaq/ لک‌لک.
- میخک /mixak/ گیاهی خوشبو که گویند همان قونفل است و زنان آن را به‌رشته می‌کشند و مانند گردن‌بند به گردن می‌آویزند.
- میونه /meyuna/ چوبی که بین رونه‌ها واقع می‌شود و درحکم دسته خیش است.
- ناتور /nātur/ نگهبان، مراقب.
- ناتوری /nāturi/ نگهبانی، مراقبت.
- ناردنگ /nār-dong/ دانه انار.
- نشا /neša/ کاشتن موقتی تخم گیاهان در زمینی تا پس از آنکه اندکی رویدند، آن‌ها را از ریشه کنده و در جایی دیگر بکارند؛ مانند کشت دانه برنج و برخی صیفی‌جات. نشست /nešt/ نیش؛ دندان؛ بالاترین نقطه کوه.
- ورزا /varzā/ گاونر خایه‌کشیده‌ای که با آن زمین را شخم می‌زنند و محصول را خرمن می‌کنند.
- هلی‌هو /helay-how/ آوازی است که کشاورزان برای تحریک چهارپایان هنگام شخم‌زدن و خرمن‌کردن سر می‌دهند.
- همه‌کش /hama-kaš/ چوب باریک و کوتاهی که در نوک پایه خیش قرار دارد و با استفاده از طناب یا بند کوچکی خیش را به یوغ متصل می‌نماید.
- هویر /havir/ خمیر.
- هویر کردن /havir-kerdan/ خمیر کردن آرد، خرد کردن و شکستن.



### فهرست منابع

جمال‌یان‌زاده، سیدبرزو و ندا برومندی (۱۳۹۲) بخشی از فرهنگ عامیانه و ادبیات شفاهی کهگیلویه، یاسوج: چویل.

راولینسون، هنری (۱۳۶۰) سفرنامه: گذر از زهاب به خوزستان، ترجمه اسکندر امان‌اللهی بهاروند، تهران: آگاه.

کرمیان، غلامرضا (۱۳۹۲) واژگان اشکانی و ساسانی در زبان لری، تهران: مؤلف.  
لایارد، اوستین هنری (۱۳۶۷) سفرنامه لایارد در ایران یا ماجراهای اولیه در ایران، ترجمه مهرباب امیری، تهران: وحید.

